

هجرت مسلمانان

به حبشه

(۲)

بخش سوم

قسمت دوازدهم



در آنجاها سکونت داشتند و با سابقه‌ای که از آنها داریم و در جریانات سالهای بعد از هجرت و سرایای بترمعونه و رجیع و جاهای دیگر نشان دادند نسبت به اسلام و پذیرفتن آئین آنحضرت و مؤمنان سخت‌ترین مردمان بودند، و هیچگاه حاضر نبودند مسلمانان مهاجر را در کنار خود بپذیرند و روی روابط و علاقه‌های تجاری و اقتصادی که با قریش داشتند هیچ بعد نبود که اگر مهاجرین بنزد آنها می‌رفتند در داد و ستدهای سیاسی و توطئه‌های دیگر آنها را دست‌بسته تحویل مشرکان قریش دهند... چنانچه نمونه‌هایی از اینگونه کارها و توطئه‌ها پس از هجرت رسول خدا (ص) بوضوح دیده می‌شود. و شاید بخاطر همین خوی سخت و سنگدلی آنها بوده که قرآن کریم در باره‌شان فرموده:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَتَّقُوا حَدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ...»^۱

عربها در کفر و نفاق سخت‌تر هستند، و شایستگی بیشتری برای آن دارند که حدود و مرزهای آنچه را خدا فرود آورده ندانند... و در جای دیگر فرموده:

«قالت الاعراب آما قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولنا بدخل الایمان فی قلوبکم...»^۲

عربها گفتند ایمان آوردیم بآنها بگو ایمان نیاورده‌اید ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم ولی ایمان در دلهای شما در نیامده...

۲- دستور هجرت به حبشه به چه منظوری بود؟
دومین مطلبی که در این حدیث جلب توجه می‌کند انتخاب حبشه از طرف رسول خدا (ص) برای هجرت مسلمانان بود که با اندکی تحقیق و دقت علت این انتخاب بخوبی روشن می‌شود و معلوم می‌گردد که رهبر بزرگوار اسلام روی همان درایت و حسن سیاست و تدبیری که داشت بهترین و سالمترین و بلکه نزدیکترین جای را انتخاب فرمود که به قسمتی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

اول- وجود پادشاهی چون «اصحمة بن ابهر» که به لقب سلاطین حبشه به «نجاشی» معروف گردیده و همانگونه که رسول خدا (ص) فرموده بود و جریانات بعدی هم نشان داد پادشاهی بود که حاضر نبود در محدوده سلطنت او بکسی ظلم شود، و این خودبزرگترین علت این انتخاب بود، و رسول خدا (ص) می‌خواست تا مسلمانان را بجائی راهنمائی کند که با رفتن بدانجا و تحمل دشواریهای زندگی در غربت و دوری از وطن و خانه و کاشانه و خویشان، از شکنجه و ظلم مشرکان آسوده شوند و دچار ظلم و ستم دیگری نشوند که بقول آن شاعر «از چنگال گرگی در روند و دچار گرگ دیگری شوند...».

دوم- جاهانی که مسلمانان می‌توانستند بدانجاها هجرت کنند عبارت بود از:

الف- استانهای دیگر جزیره العرب که قبائل بدوی و اعراب



ب. جای دیگری که ممکن بود رسول خدا (ص) آنها را به رفتن آنجا راهنمایی و تشویق کند کشور ایران بود، که آن هم جای امنی برای مسلمانان نبود گذشته از دوری راه آن که برای مسلمانان مستضعف و محروم آن روز - که بیشترین مهاجران از همین طبقه بودند - طی چنین راه دور و دراز و گذشتن از آن کویرها و بیابانهای خطرناک و بی سروته حجاز برای آنها غیر مقدور بود.

تازه وقتی به ایران می رسیدند با یک محیط پر از فساد اشرافیت و زندگی طبقاتی دوران ساسانیان و خفقان شدید و بیدادگری و سایر انحرفات فکری و اجتماعی مواجه می شدند که بقول معروف از چاله ای درآمده و در چاهی می افتادند...

مگر همین «کسری» پادشاه ایران نبود که وقتی نامه رسول خدا (ص) بدست او رسید که او را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود نامه آنحضرت را پاره کرد و با کمال غرور و نخوت گفت:

«بکتب التی بهذا وهو عیدی»!

کسی که خود بنده من است به من اینگونه نامه می نویسد...! و سپس به «باذان» که استاندار او در یمن بود نوشت: دو نفر سر باز بسوی این مردی که در حجاز است گسیل دار تا او را بنزد من آرند... و او نیز دو نفر را بمدینه فرستاد... تا آخر داستان که انشاءالله در جای خود مذکور خواهد گردید...

ج. از آنچه در بند «ب» ذکر شد وضع یمن نیز روشن می شود، زیرا یمن نیز در آن روز مستعمره ایران بود و حاکم و استاندار آنجا از جانب پادشاه ایران تعیین می شد و در آن روزگار همانگونه که ذکر شد احتمالاً «باذان» استاندار آنجا بوده، و هرگز بدون اجازه پادشاه ایران نمی توانست به مهاجرین مکه پناه دهد و یا اگر او دستوری می داد نمی توانست از آنها حمایت و دفاعی بکند...

د. از جاهای دیگری که آنها می توانستند بدانجا هجرت کنند سرزمین (حیره) بود که آنجا نیز صرفنظر از راه دوری که داشت و همان مشکل گذشتن از وادیهای دور و دراز و کویرهای زیاد را بدنبال داشت، آنجا نیز تحت سیطره و استعمار ایران اداره می شد بشرحی که در تواریخ مذکور است...

ه. و از آنجمله کشور شام بود که آنجا نیز گذشته از دوری و

بعد مسافت و مشکل گذشتن از همان وادیهای بی سروته حجاز محل رفت و آمد کاروانهای قریش در فصول مختلف و بازاری بود برای فروش اجناس تجارتهی مردم مکه، و روشن بود که در چنین محلی نیز اطمینان و آسایشی برای مهاجرین وجود نداشت و ممکن بود مشرکین قریش بکمک حاکمان شام و تاجران سودجو و پرنفوذ آنجا بتوانند آنها را به مکه بازگردانند...

که در این جهت کشور حیره و یمن نیز با آنجا مشترک بودند، و آنجاها نیز محل رفت و آمد کاروانهای قریش و داد و ستد و معاملات تجارتهی آنها بود.

و. و بدین ترتیب معلوم می شود جایی نزدیکتر و مطمئن تر از حبشه نبود و بخصوص که پادشاه آنجا «اصحمة» مردی عدالت پیشه و اصلاح طلب بود، و از مسیحیان با ایمان و دانشمند به شمار می رفت، و چنانچه برخی از اهل تاریخ گفته اند: اهدادهای غیبی هم کمک کرد و هنگامی که نخستین گروه از مهاجرین برای سفر به حبشه به کنار دریای احمر رسیدند یک کشتی به گل نشسته بود و هنگامی که آنها رسیدند از گل بیرون آمد و هرکدامیک از آنها توانستند با پرداخت نصف دینار کرایه خود را با آن کشتی به حبشه برسانند.

۳- اهداف دیگر این هجرت و دستور

در بخش اول از این قسمت قدری درباره هدف رسول خدا (ص) و اصل موضوع هجرت در قرآن کریم بحث شد و خلاصه آن شد که هدف اصلی رسول خدا تأیید این سنت خدائی و امضاء این قانون الهی یعنی سنت هجرت بود که در میان پیامبران دیگری چون ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و پیروانشان نیز سابقه داشت و این راه به روی آنها باز شده بود تا کسانی که نمی توانند آئین الهی خود را در میان دشمنان دین یاد گرفته و انجام دهند مجبور نباشند زیر شکنجه های جانکاه و تحمل فشارهائی که غالباً طاقت آن را هم نداشتند صبر کنند و راه گریز و نجاتی هم نداشته باشند، بلکه برای آنها و همه انسانهای مؤمن تاریخ این راه بعنوان یک قانون الهی و دستور دینی باز و بلکه گاهی بصورت الزامی واجب است که دین و آئین خود را برداشته و بجای سالمتر و مطمئن تری که بتوانند آن را

نگهداری کرده و از شر دشمنان آسوده باشند بروند و آزادانه و با اطمینان به انجام اعمال دینی و مراسم مذهبی خود پردازند و نگران زندگی و روزی و وضع حال خود هم نباشند که سرزمین خدا فراخ و نعمتهای الهی همه جا است و به گفته آن شاعر پارسی زبان:

نستوان مرد بسختی که در اینجا زادم

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار
اما هدف این هجرت تنها باین مطلب بسنده نمی شد و چنانچه معلوم است اهداف عالی دیگری هم در این هجرت مورد نظر بوده که از گستردگی آن و چهره های سرشناسی که در میان مهاجرین دیده می شود این اهداف بدست می آید...
زیرا بگونه ای که در شرح ماجرا در صفحات آینده خواهیم خواند در میان مهاجرین افراد مستضعف و محروم و شکنجه شده ای چون عبدالله بن مسعود که از وابستگان قبائل بود و جزء آنها نبود کمتر به چشم می خورد.

و بیشتر آنها از قبائل معروف و پرجمعیتی بودند که مورد حمایت سران قبیله و افراد خود بودند و کسی نمی توانست به آنها صدمه و آزاری برساند، مانند جعفر بن ابیطالب از بنی هاشم و عثمان بن عفان از بنی امیه، و عبدالله بن جحش و زبیر بن عوام از بنی اسد، و عبدالرحمن بن عوف از بنی زهره و دیگران که هر کدام از قبائل معروف و سرشناس قریش مانند قبائل تیم و عدی و بنی عبدالدار و بنی مخزوم و غیره بودند و بلکه گاهی خود آنها نیز از شخصیت های مورد احترام قبیله خود و یا قبائل دیگر بودند...

و از این گذشته اگر تنها این موضوع مورد هدف بوده خوب بود هنگامیکه ترس آنها برطرف می شد و جای امنی در کنار رسول خدا (ص) در غیر شهر مکه پیدا می کردند بازگشته و به

زندگی در کنار رهبر اسلام و خویشان و نزدیکان خود ادامه می دادند، در صورتیکه همانگونه که میدانیم و در بخشهای آینده خواهیم خواند جمع زیادی از آنها مانند جعفر بن ابیطالب حدود پانزده سال در حبشه ماندند و پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه و آماده شدن محیط آزاد و اسلامی برای تعلیم و تربیت و انجام مراسم دینی بازم به توقف خود در آن سرزمین ادامه داده و تا سال هفتم هجرت در حبشه ماندند...

هدف عالی دیگری هم که می تواند مورد نظر قرار گرفته باشد همان صدور اسلام و انقلاب اسلامی بکشورهای همجوار و به خصوص کشور دست نخورده و آماده ای چون حبشه و به فرمایش رسول خدا «سرزمین صدق» که معلوم می شود از آلودگیها و آلودگیهای منحرف و کج به دور بوده و مرد خوش قلب و باصفا و پر قدرتی همچون نجاشی پادشاه حبشه بر آن حکومت می کرده...

و این هم خود دستور و قانونی است که همه پیمبران الهی و پیروان آنها داشته و دارند که پیام حق را به هر وسیله که می شود بگوش جهانیان برسانند و تبلیغ کنند، و بهترین وسیله برای این کار در آن روزها همین مسافرتها و هجرت ها بوده و همانگونه که میدانیم این هجرت از این نظر هم بسیار موفقیت آمیز بود و چنانچه می خواهیم اینان توانستند مهمترین مرکز قدرت و تصمیم گیری حبشه یعنی قلب شخص شاه حبشه را تسخیر نموده و او را مسلمان کنند... و برای قرنهای اسلام را در سرزمین حبشه و کشورهای همجوار آن پابرجا نمایند که هنوز هم مسلمانان زیادی در آنجا وجود دارند. بشرحی که پس از این خواهد آمد.

ادامه دارد

۱- سوره توبه آیه ۹۷.

۲- سوره خبرات آیه ۱۴.

بقیه از ولایت فقیه

مختلف در مجلس شرکت کنند تا کمتر نیازی به متخصصین مورد مشورت در کنار آنها باشد.

و البته همین نکته است که اعصاب آقایان را متشنج ساخته. چرا آقایان مورد اعتماد مردم نیستند؟ دلیل آن واضح است زیرا آنها در حساسترین دوره انقلاب، زمام امور را به دست گرفتند و نه تنها از عهده اداره کشور برنیامدند بلکه هر روز پرده از روی خبیانتی از آنها برداشته می شد. در کردستان، در نیروهای نظامی، در شرکت نفت، در هواپیماهای اف ۱۶، در روابط خارجی، در زمینه سازی جنگ و در هزاران مورد دیگر و بالاخره در جاسوسخانه آمریکا، چگونه مردم به آنها اعتماد کنند؟!!!

مورد نیاز وجود دارد و فرقی در این جهت میان امور نظامی و اقتصادی با امور فقهی نیست. در همه این جهات مشورت می شود و نمایندگان باید با تخصص در آن زمینه مورد نظر داشته باشند با از متخصصان کمک بگیرند و هرگز هیچ نماینده ای نمی توان یافت که از هر جهت متخصص و کارشناس باشد، بر فرض که جناب مهندس یا دکتر باشد بازم در زمینه های دیگر نیاز به مشورت با متخصص دیگر دارد. بنابراین آن چه بیشتر مورد نظر است این است که نماینده، مورد اعتماد مردم باشد گرچه سعی بر این است که از متخصصین